سادگی

در مهر و عشق



زیبا ترابنده

سادگی

در مهر و عشق

زیبا ترابنده

Book title: Sadegi - Dar Mehr va Eshgh (سادگی در مهر و عشق)
Author: Ziba Torabandeh (زیبا ترابنده)
Designer: Amir Pasha Sheshgol
ISBN: 9788740426434

عشق پرواز عقاب 1

برسم عاشقی پرواز کردم
چه اسان بر دل کوه ناز کردم
چو عقابی گشودم پر نگاهی تیز هنگام
بدیدم دشت و صحرا را
شگفتا وه شگفتا چون چنین اعجاب بود
انگیزه ی فرش زمین را
بدیدم برکه ای طناز خرامان اهوان را
چو جمع بودند همه بهر صفا را
می سرودند ان اوا از سر مستان در ان صاحبقران را
بدیدم بچه خرگوش را
چو بازیگوش در مهر زمین را
میدوید این سو و ان سو.
خنده های قند و شیرین را
ز بهر دلربایی سوی ان یار خیالی را
بدیدم مرغکان. پرواز کنان اواز عشق را می کشند
بهر دیاری از دیاران را
برند ان سو که باشد سوسن و عطر گل صاحب
بهاران را
بدیدم جمع دلفین را ز بزمی بهر دل
زان بازی رقص دوعل بهر حریفان را
بجویند عشق خود ان جفت امال های خود
بخوانند ساز عشق و ان نوای دلفریب انگیز را

برفتم من بدنبال وصالم در کمین
تا که بیابم ان حکیم   دیده نبندم بعد از این
چون بسی عشق است جواب زندگی
عشق است جواب زندگی
عشق است جواب زندگی



بذر عشق 2

گل افشان می کنم   دی را بهارش می کنم
بذر مهر می پاشم و   عشق را کلامش می کنم

زین نهال عشق   من کولاک کنم
بر سر هر کوی و برزن
بانگ عشق را من اوازش کنم

بر سر کوی تو ایم مقصدم دیدار تو
چون چنین من در هوایت
مرغ عشق را   تیمارش می کنم

چرخ گردون را بگردانم   شب و روز ش را کوته کنم
تا که بینم وصف تو   دل را قربانت کنم

جان نثارم من ندارم هیچ رویا یی به سر
جز رسیدن در ره عشقت
سر و جان من فدایت می کنم



عشق و مهر 3

چون شکسته بودی و تنها در فکرت شدم
گفتم من مهری که باشد لایقت
دل را نشانت داده ام
بر گشودم پنجره نور را نشانت داده ام
ماه و خورشید را باران بهاری را نشانت داده ام

بردمت کشت زار ها وقت درو
گندم زار را فصل خرمن را نشانت داده ام
خنده پیر و جوان را حین کار در مهرگاه را
من نشانت داده ام
بردمت دنیایی از دشت و امید مهر را نشانت داده ام
تا به خود ایی ز این دشت و امید
من گل بهاران را نشانت داده ام

بوم نقاشی بیاوردم کشیدم کلبه عشق را
نشانت داده ام
روی بوم من در سرایش ان
پرستوهای عاشق را نشانت داده ام

غرق شدم زین مهر من در عالمت حیران شدم
خود نفهمیدم چطور خود من
در دامت گرفتارت شدم

وقت رفتن بوسه ای بر گونه ای را
من میهمانش شدم
موقع صورتحساب
دیدم که من دل را بدهکارش شدم
بدهکارش شدم
بدهکارش شدم
دل را بدهکارش شدم



دلربایی 4

امدم تا از برایت دلربایی می کنم
شایدم دل اورم پیشت.
عشق را من گدایی می کنم

اسمانم گویی بخشش در سخاوت می کند
وقت هوشیاری و بیداریست
که سهمم را ز این عشق من. طلب من میکنم

در رهت فرش سلیملن اورم پرواز کنم تا کهکشان
رقص عشق را چون.
با شور و نوای ان قناری می کنم

در سرشتم شور عشقت را عرش کبریا من میبرم
بهر این سوداگری زین عشق
دلم را من سودا می کنم

در رهت رنگین کمان را با تمام رنگهایش از برایت
من فرشش میکنم
تا رسم در کلبه ات منزلگه عشق خودم
صد بار دل را من فدایت میکنم



اشگ شمع 5

بریزد اشگ شمع دیوانه وار
از سوختن پروانه دیوانه اش

برقصد دور اتش
عشق دیرینه ولی یکتاییش

بسوزاند ره عشق
پر و بال پر از رنگانیش

ز بزم عاشقی عشاق
امدند میهمان در میهمانیش

زنند ساز و نوای نی
ز بزم عشق این عشاقیش

برقصند دور شمع دیوانه وار
از برای این دل شیداییش



نماز عشق 6

من نمیدانم که سهمم از برای بزم این دنیا چیست
از چه رو امدنم را چون قلم زد زین سرشتم را
دگر خواهان چیست
بار الها
من نیایم تا به در گاهت ناشکری کنم
امدم رخصت بگیرم تا بسی شکوه
ز حال این جدایی می کنم

اسمانت را بگو اسوده باشد
چشم من را خواب نیست
تا ببینم نور ان نورانگهت را تاب این ایام نیست
هر شبی تا به سحر ذکر تو میگویم
دگر جانی از این جانا نیست

هم چو شمعی سوزم وفریاد نیست
تا بخود ایم شب و روزی گذشت
پس چرا فردا نیست
پس چرا فردا نیست

من به خاکت افتم و سجده به درگاهت زنم
یارب ببین
گوشه چشمی را نظر بر حال ما کن
عاشق زارت ببین

من برای تو نماز عشق میخوانم
الها تو مرا دریاب مرا
از برایت سوره مجنون مجنون را میخوانم
الها تو مرا دریاب مرا
الها تو مرا دریاب مرا   مرا دریاب مرا
سوره مجنون مجنون را میخوانم
مرا دریاب مرا



دست قلم 7

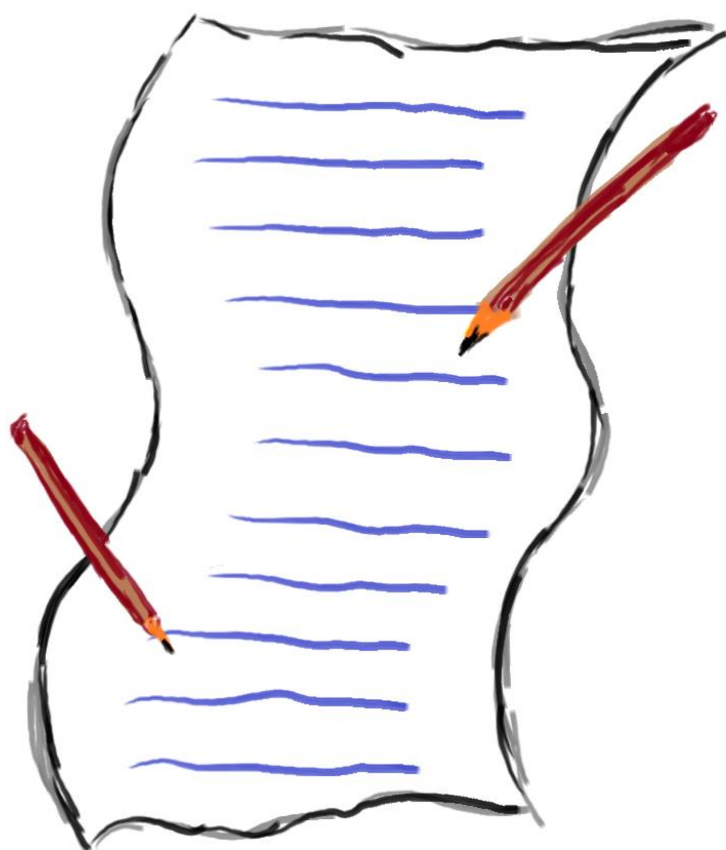
قلم را بشکنم من
بهر سودا و ریای حاکمان
زر میشود چون حاصلش

چون نویسد اولیا و کبریا   والاتبار
زین تزاویر هژویات از خاندان خاصیان

قلم را بشکنم من
چون نباشد حرف حق زان خان و سلطان
از برای حق و حقان خاطرش
چون شکسته میشود حرمت ز ان خاموش میگردد
نواش. ملزم شود راهش خطا

قلم را بشکنم من
چون نبیند اشگ و اه خالصان
تاریک گردد راه ان
نارو باشد ساز ان
چون سرافکنده ز خجلت می شود
گردون ز طوفان و بلا
ریزد غبار و شرم ز ان

قلم را بشکنم من   قلم را بشکنم من



صبح عیان 8

داد از این باد صبا فتنه این مرغ هوا
سر من گشته ملا گر شود صبح عیان
شب من اختر من دست نگه دار
تو شو محرم من تا نشود صبح عیان

سر به بالین نهمش ساغر و ساقی طلبم
بذر افشانی عشق و طلب جان دهمش
قصه مجنون شومش تا نفس صبح صبا
همه جا شمع بر ارم زنم چنگ بر این ساز و نوا

چون دمی با نفسی در پی هنگامه عشق
خوشتر انست که یک شب
به از صد ره نا رفته عشق
خوشتر ان است که یک شب
که یک شب
به از صد ره نا رفته عشق

خط 2 سر. منظور راز هست



توبه 9

شبی چشمان من هوشیار شد
خوابی نداشت بیدار شد
چو میدیدم ان زخم خوردگان را
این دلم بلوا شد بلوا شد

بشورانید دل صاحب خطای من
چو سیلی اشگ من سیلاب شد
بشست تا سنگ دل بیدار شد مرهم دل ها شد
به زانو بر نشستم اه من طغیان شد
اه من طغیان شد

و اندر ان ظلمت شب نور خدا را دیدم
غرشی شد ز من وای چه خوابان و خراباتم من

من ندیدم ز سر خبث و ریا
وای بر من چه خطاکارم و مستانم من
شب همه رندی و پستی و جفاکارم من
اشگ دار را چه اسان به سر بی گنه دادم من

بشنیدم ز محبت خار ها گل می شود
من ندیدم خار و گل را چو چنین خاشاک شد
خاشاک شد

گفتم من ای خدا راه مرا باز گشای
رخصتم ده فرصتم ده جانا
تا که جان در ره این توبه بر ارم ز جان
رخصتم ده
تا که جان در ره این توبه. بر ارم ز جان

واندر ان شب تا به شب های دگر
بگریستم   بنشستم به دعا
توبه کردم .توبه کردم .توبه کردم



ببار باران 10

ببار باران ببار باران
ز حال این دل دیوانه من
چو اسان گشته افسانه ز بی مهری عالم
دلم دریای طوفانی شده
گشته خروشان جذر و مدش
کجاست ان رعد و برقت
تا زند صاعقه بر این
قلب چون اینه من
ببار باران ببار باران

ارزوهایم خودش چون ارزو گشته
کلیدش را نمی یابم
ز بخت روزگارم محو گشته
کجاست تعبیر خورشیدم
کجاست تعبیر مه و مهتاب شیرینم

ببار باران ببار باران
که شوید این دل مستانه ی دیوانه ی من
دگر صبر و قراری بر نیاید
ز طاقت هم چو افسار گسیخته گشته
این حال پریشانی دل من

ببار باران ببار باران ببار باران
بیا با هم شویم. جاری شویم ما
بشوریم چرخ گردون را
ز نو سازیم تقدیر را
ز نو سازیم تقدیر را

ببار باران   ببار باران   ببار



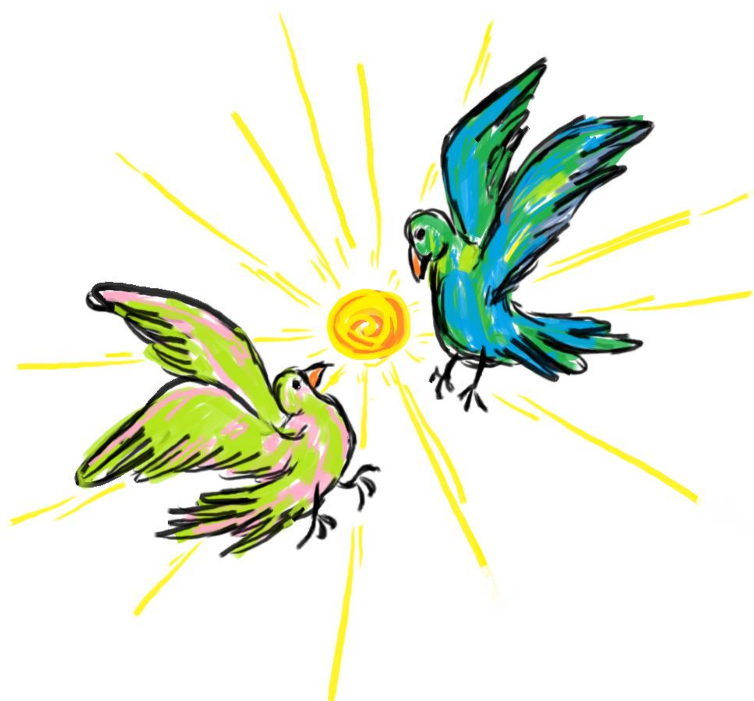
سادگی 11

سادگی را پیشه کردم
تا که محتاج کس و هر کس ناکس نشوم
عشق اید بدرونم تا که دیوانه دیوانه شوم

در نهانخانه قلبم بگشایم در از باغ بهشت
همه جا پر کشم مست بشم
قدحی پر کنم از ناب شرابی ز ان باده عشق

مست مست در پی دلدار خودم   هست شوم
تا که بیابم تو را
با چراغی ز رهت
زین سر شوریده سر   ره در شبستانت شوم
تا که بینم رنگ سرخ نور عشقت را در ژرفای عشق

من روم میکده هر بار   زنم جرعه شرابی
کز این اتش عشق
چونکه دیوانه دیوانه شوم. مست شوم
در ره میخانه ز عشق
کس نپرسد چرا
چون همگی مستن و خود
عاشق و دیوانه دیوانه عشق



نقاب 12

دوست دارم نقابت را
نبینم قلب بیرحمت نمای هفت رنگ و پلیدت را
نبینم چهره ی ان گرگ مردم خوارزین جامه ی میشت را
نبینم ان تبر بر سینه ام
بر خاک غم ویرانیم را
دوست دارم نقابت را

دلم سر مست از شور و صفا بود
دلم صاحب مهر و پر از اواز ساز بود
که با شادی خار از گل جدا بود
ندونستم برفتم من ره یک کوره راهی
چو چاهی بود و دامی در راهی
شدم عاشق
ندونستم که این عشق خود یک دامه
شدم زندونی و راهم خطاهه
شدم باغم همدم در سرایش
بشد ویرانه سقف دل چو فانوسی شکسته
تار گشت این اشیانه
بشد بارونی و ابری دل من
بشد سرد و زمستانی دل من

تو کارت چیدن گل بود ز هر باغ و گلستانی

بسوزاندی گلستان را
کویری کرده ای ان را
ستم کاریست
که دل خون می کنی ان عاشق زار را

دوست دارم نقابت را
ز بهر چند صباحی
بشنوم ان ساز عشقت را
ببینم عاشقانه ان نگاهت را
دوست دارم نقابت را
تا نبینم بر سر مرداب در ان فصل خزان
سوگ قلب رفته ام را
دوست دارم ان نقابت را
دوست دارم ان نقابت را



تحفه عشق 13

امدی گفتی برایت تحفه اوردم
بگفتم این کم است   من زیاده خواهم و این تحفه را
خیلی کم است
بار دیگر امدی گفتی برایت گنج نور اورده ام
گفتم کم است من زیاده خواهم
و این تحفه را خیلی کم است
گفت به من زین عشق چه خواهی ارزویت را بگو
در ره عشق تو رفته دین و ایمانم بگو
گفتمش دینم خرد بود ای حقیر
دین تو بهر چه کار اید مرا   بازیچه ام دادی مرا
زین عشق تو را اتش زنم
جانت بگیرم بر دلت ماتم زنم

گر خواهی از انم شوی   زین عشق سیرابم شوی
حق گل و ابم شوی   در وصف عشق مالم شوی
بس کن این هوی و هوار   کم کن این اه و. فغان

گفتم برو در قلب کوه   دادی بزن با خود بگو
از چه پریشان مانده ای   زین عشق نالان مانده ای
گر میدهی دل را به عشق   رو مکتب یاران عشق
عشق را طلب کن   با دلت

عشق زر را زرگران دانند و بس
عشق دل را عاشقان دانند و بس

عشق بازی کار هر کس نیست جانا
عاشقان دانند که عشق را چیست خواهان

انگه بیا من عاشقم از بهر تو من خادمم
مالت شوم   جانت شوم
زین عشق گرفتارت شوم
من دین و دلدارت شوم
انگه بیا   من عاشقم
من عاشقم



حراج دل 14

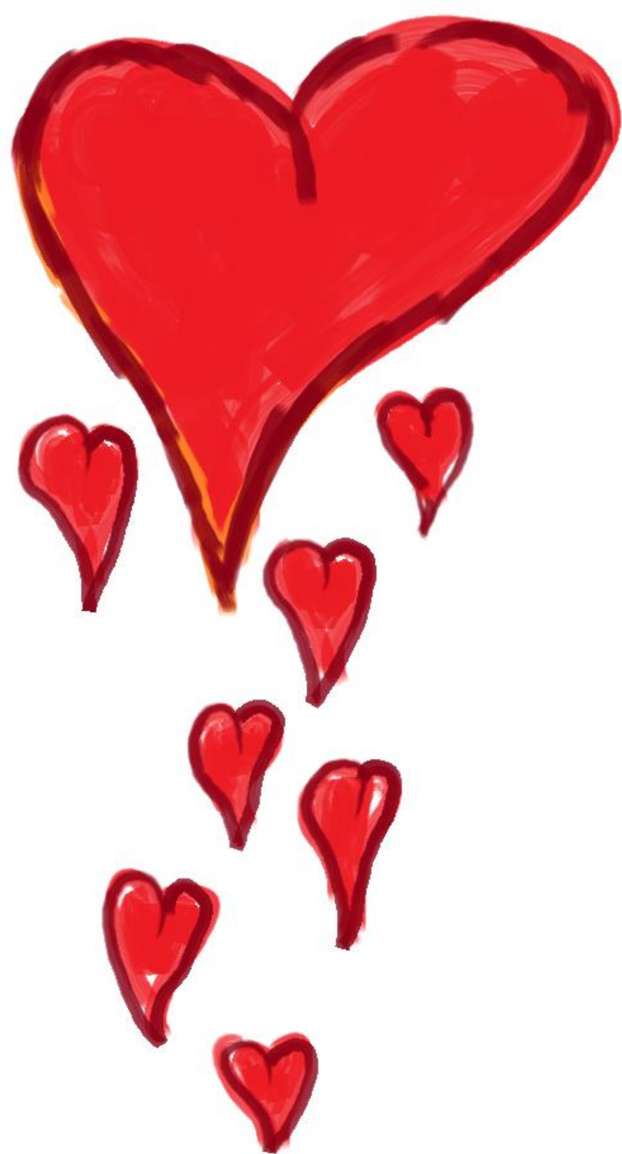
دلی دارم حراجش من گذاشتم
خدایا
چه من اسان تاراجش گذاشتم

ز تقدیرم مپرس. من دل گذاشتم
ز حکمت هیچ مپرس کالا گذاشتم

ز قیمت هیچ مپرس ارزان گذاشت
خریداری اگر خواهان گذاشتم

زکوی عشق او درمان گذاشتم
چو نوش دارو پس از سهراب گذاشتم

دلی دارم حراجش من گذاشتم
چه ارزان من تاراجش گذاشتم



شبانگاهان 15

شبانگاهان برفتم بر در میخانه جایی
همه مستان و خندان رقصان در پی جامی

زدم لبخند بر روی لب و انی
بگفتم زندگی این است الباقی کجایی

شب و روزت هدر رفت دست مریزاد
یه عمری گشته ای بیهوده در راهی

همین است زندگی باری در فکر طرب شو
چو فردا را نباشد نوش کن جام شرابی

همه مست و غزل خوان با تو رقصند
بگویند ای رفیق دیر امدی حالا کجایی
رفیق دیر امدی حالا کجایی



یاری لیلا 16

ای عاشقان ای عاشقان یاریم کنید
در عشق لیلا مانده ام ما را تیماری کنید
بی ساربان من کی رسم منزل گه لیلای خود
جانی دهید اهی دهید عشق مرا سامان دهید
پای پیاده امدم
وصف وصالش بیکرانـها امدم
شهر و دیار گم کرده ام
از عالم خود مانده ام
هر دم به یاد عشق او
نقش و خیالی بافته ام
ترسم ز این حال خودم
وا مانده در کار خودم
ترسم که لیلای خودم گر دیر رسم وصف وصال
همراه شود با قدسیان من مانم و اه و فغان
زین شور چه اید بر سرم
شکوه کجاها من برم
با کی بگویم من چرا دیر امدم
گم گشته ای بودم چو مجنون امدم

ای عاشقان ای عاشقان ای عاشقان
یاریم کنید یاریم کنید



عشق سوزان 17

بین چطور در عشق تو سوزان شدم من ای عزیز
بین چطور خاموش شدم از عشق تو من ای عزیز

راز دل من میکنم با کهکشان ها ای عزیز
این گلستان دلم از چه شده پاییز سرخ انگیز عزیز

اتشی افکنده ای در جان من
بی من کجا خواهی روی

سر نهم بر دامنت ای جان جانا
پس چرا بی من روی

این روانم را امانت داده ام در دست تو
پس چرا روح و روانم را تو یک جا می بری

از برای این دلم نوحه سرایی می کنم
شعرها می گویم و وصفت گدایی می کنم

پیش طوطیان حق من می برم اشعارمو
تا بخوانند هر کجا ای بی وفا
بی من مرو بی من مرو بی من مرو



غرور عشق 18

غرورم با نـگاهت شعله ور شد
ندانستم غرورم از چه محو شد
نـگاهت شعله انـگیز شد
چو اتش در درونم شعله ور شد
چو پیکی در درونم شعله افکندش
ندانستم غرورم از چه محو شد
چو ان شعله خوش رنـگ بیک باره
تمام قلب من شور و شرر شد
به نا گه بانـگ بر اورد این دل من
تمام زندگیم با تو رقم شد
بریز ساقی بده جامی بریز پیمانـه اینبار
که رنـگ زندگیم با تو یـکرنـگ شد

از این پس در دل دریا نشینم
گـهی با موج گـهی با تو نشینم

خدای کشتی ام من در دل طوفان نشینم
گـهی در اوج نشینم من گـهی با تو نشینم

بیا ساقی بیا ساقی بیار پیمانـه این بار
پنـاهی بـهتر از میکده و جام شرابی من نبینم



زخم خورده 19

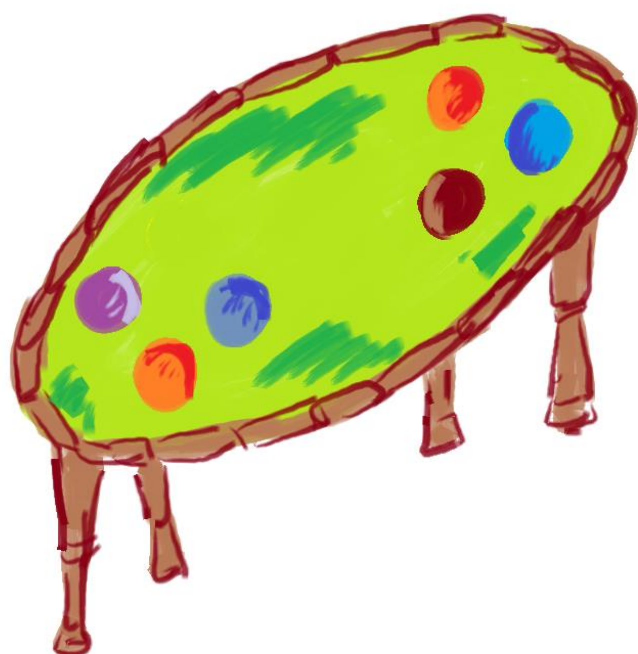
تومیدانی تب و تاب دل زخم خورده ام رو
دل محنت کشیده رنج دیده پر کشیده از خودم رو

دگر باره
زعشقت گویی و اتش بیندازی بر این زخم شرربار
نگویی سنگ کم اورد پیش عشق هیهات هیهات

تو دیگر بهر چی ای نازنینم هم نشینم
که با ایثار عشقت میدهی هر بار
ازار این دلم رو
پر و بال میدهی اه دلم رو

دگر بازیچه این قلب تو من نیستم
در سینه ی تو من حریفت نیستم

این گوی و این میدان اسیرت نیستم
من نیستم من نیستم من نیستم



اسمان ابری 20

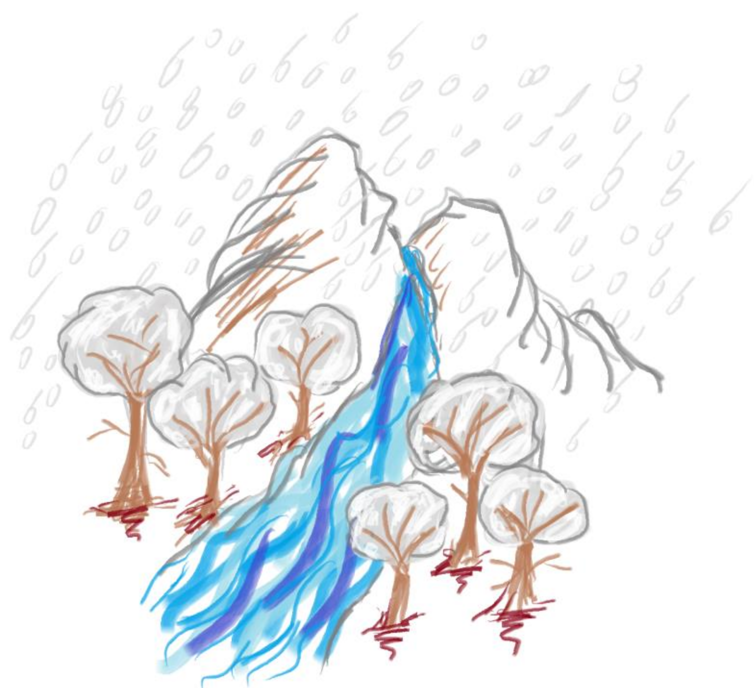
اسمانم ابر شد مه و خورشید من یکباره سرد شد
کجایید ای رفقیان تا ببینید
دلم غوغا بپا شد هرز شد هرز شد

ز هجر یار خود دیوانه گشتم
ز دست روزگار افسانه گشتم

برفت و هیچ نگفت من از پس او
چگونه سر کنم با ماتم او

دلم دریای طوفان شد
بریخت اشک دلم سیلاب شد

بدیدم اسمانم رعد و برق شد
دل من هم به انی پر پر شد
پر پر شد



زن 21

تو خود ا لهه عشقی
ز مهرت روشنایی بخشی بر عالم

تو خود یک چلچراغ نور و ایمانی
چو خورشید میدهی گرمی بر این عالم

ز عشقت چون گلستانی
که عطرت میدهد مستی بر این عالم

تو خود دریایی از مهری
که قلبت میدهد امید بر این عالم

تو خود ان قله قافی
تو امنی ایمنی بخشی بر این عالم

تو خود
سزاوار شکوفایی و عشقی
که عشق را   ارمغان میدی بر این عالم



شکار 22

شکارم می کنی تو خود شکاری جانا
بذار تیر و کمانت را زمین
غافل مباش سودای ان صیاد را

تو تیرانداز خوبی میزنی دل ها را
هدف میگیرم و من میزنم با یک نشان تک خال را

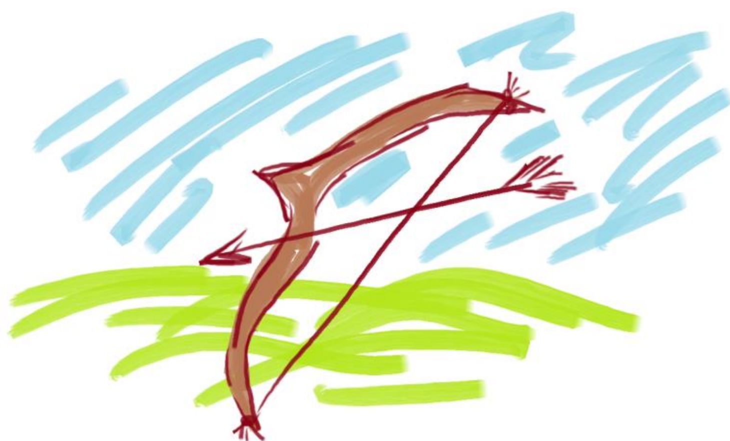
تو اتش بر سرت رخ می نمایی ما را
چو خود اتشفشانم
پس بریزم اتش دل ها را

تو طوفانی شوی بر هم بریزی ان ره مستان را
چو ان کوهی شوم
چون استوار بر جای را

تو هستی این چنین هم زاد من من هم چنین
پس بیا تا یار هم باشیم
بخوانیم نغمه عشق شب یلدا را

دو دلداده دو عاشق از برای شوری تازه
می بریم دل ها به سوی این شب زیبا را

اسمان پر ستاره   شاهد عشقی دوباره
میزند ان طبل و ان ساز شب مستان را
میزند ساز شب مستان را



خوزستان 23

سربداران امدند میدان یک بار دگر
مثل کاوه از برای جنگ با دیو و ستم

تک به تک اماده اند بهر زمین
ابشان را خاکشان را پس بگیرند از تو ای ایران ستیز

بوی خون اید ز نفت این جوییبار
بهر چی شد حاصل این روزگار

بچه هایم پر پر اهواز و خوزستان شدند
کو نشان از کوروش ایران من

کوروشم من بچه این سرزمین
پس بگیرم خاکمو فریاد زنم ایرانیم من

زنده یاد ایران زمین
پاینده باد ایران زمین


خوزستان

شب من 24

من آنم که نمایم نتوانم
رنگ رخساره زرد را ز سیلی بطراود
واندرونم بوف کوریست نبینم
زاده ان مه و مهتاب چه زیبا بنماید
نتوانم
شب من منتظر معجزه ایست
تا در ان نور بتابد
دل من گرم شود زنده شود
هستی هست درونش ز در اید
من انم که نمایم نتوانم نتوانم
شب من منتظر معجزه ایست
تا در ان نور بتابد

تا در ان نور بتابد



سادگی در عشق و مهر 1

از زمستان درونت یک بهار بساز
با پاکی و صداقت در راه عشق و مهر
اونوقت گرما و نور خورشید رو حس میکنی
بجای زمستان و یخ زدگی درونت بابت کینه و تاریکی
غم غصه شکست احساسی در هر مورد
با عشق زمینی به نور خدا نزدیک میشی
مراجعه به شعر بذر عشق

غرور 2

سعی کن پیش خدا سربلند باشی و با غرور از انجام
نتیجه اعمالت حرف بزنی
پیش میاد که روی اجبار دست دشمنت رو ببوسی
پس غرورت رو خرج ادم ها نکن

قضاوت 3

ادم ها رو از روی ظاهرشون قضاوت نکن
شاید قدرت بیان خوبی ندارند و تو از درونشون بی
خبری
هستند کسانی که بی سواد هستند و عالم و با تجربه هم
تو رو میفهمند و هم راست رو از دروغ
هستند با سواد ها که خودشون رو علامه دهر میدونند و
قضاوت رو از روی موقعیت اجتماعی
نظر میدن

زندگی 4

زندگی اینه هست بجای دیدن ایراد دیگران از خودت
شروع کن خطای تو چی بوده

وجدان 5

هر شب قبل از خواب به روزت فکر کن تا اشتباهت رو
در ان روز پیدا کنی با همه تلاش در راه خوبی
هات اگر پیدا نکردی هنوز وجدانت در خواب هست

گذشت 6

مجانی به کسی بخشش نده. با یک عذر خواهی و
ببخشید تموم بشه
چون تکرارش رو به دفعات باز هم خواهی دید
باید در مقابل گذشت جبران خسارت بشه

طبیعت 7

هر کاری که بکنی اگر از دید دیگران دور باشه
از دید خدا دور نیست دست قانون طبیعت یک جا یقه
ات رو میگیره اونوقت بجای چرا برگرد به اعمالت
در گذشته فکر کن

امانت 8

این چسم و روح امانت هستند
پس امانت دار درستی باش وقت تحویل دادن این امانت

لبخند 9

قانون طبیعت راه خودش رو ادامه میده
با همه دشواری ها و مشگلات در زندگی
چه با اشگ چه با لبخند
پس لبخند بزن تا کاینات همانند اینترنت برات پر از صفحه های لبخند بفرستند

خوشبختی 10

مقام و پول برات خوشبختی نمیاره
شاید احترام برای ظاهرت بیاره
خوشبختی رو در درونت و در خانه ات پیدا کن
پیدا نکردی ادم بدبختی هستی

دلجویی 11

امروزت رو به فردا حواله نده برای کاری که میخواهی
شاید طلوع صبح روز بعدی نباشه

حسرت 12

اگر زنده ای مثل زنده ها زندگی کن
تا وقت خداحافظی از زندگی حسرت روزهایی که به امید
فرداهاش بودی رو نداشته باشی

زندگی 13

در زندگی فقط یک بار بدنیا میایی و یک بار مردن
وجود داره
نه روزی هزار بار مردن که بخواهی تجربه کنی

انتقاد 14

وقتی ازت تعریف میکنند قشنگه
اما انتقاد باعث سازندگی تو میشه و قشنگتره

احترام 15

به هر سن و مذ هبی احترام بذار
اگر بی احترامی دیدی دنبال دلیلش در خودت باش

مهر و عشق 16

جواب مهر مهر هست
جواب بی مهری بی مهری هست و سردی

خود نمایی 17

هدف از کاری که دنبالش هستی چیست
خودنمایی یا داشتن انگیزه

مهر پدر و مادر 18

احترام و بزرگ داشتن پدر و مادر به وجود خودت
بر میگرده
چون ریشه تو از وجود انهاست
و تو اندازه احترام و بزرگی خودت رو تعین میکنی
دختر دانشجو و پدرش که پاکبان شهرداری بود رو الگو
قرار بده

دوست واقعی 19

کسانی که وقت نیاز کنارت هستند و تنهات نمیذارند
لحظه هایی که هرگز فراموش نخواهی کرد دوستان
واقعی خودت رو
و چه کسانی نزدیک به تو خودشون رو میدونستند
و موقع نیاز نیست شدند

شاه و گدا 20

شاه بدون کارگر هیچ هست کارگر بدون شاه
در هر شغل و موقعیت که هستی یکی از بهترین ها
باش انوقت خودت یک پادشاهی

فهم و شعور 21

به اندازه ارزش و فهم و شعور هر کسی بهش خوبی و
محبت کن
اگر زیادی باشه طرفت تو صورتت چنگ میاندازه
و تو بدهکارش میشی

عاشقی 22

عاشق شدن دل پاک میخواد
نگهداشتن عشق لیاقت میخواد

غفلت 23

وقتی از خواب غفلت بیدار شدی
زمانت رو از دست نده برای افسوس گذشته

